**اصول، جلسه 106: 10/03/1400، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث سر این بود که استصحاب در شک تقدیری جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. مرحوم آقای صدر از مرحوم آقا ضیاء نقل می‌کنند که این بحث در یک فرع دیگری ثمره‌اش ظاهر می‌شود. این فرع این هست که اگر کسی عالم به طهارت باشد، بعد شک بکند در این‌که این طهارت باقی هست یا باقی نیست، بعد غفلت برایش عارض بشود و نماز بخواند. و بعد از نماز علم برایش حاصل بشود که قبل از صلاة توارد حالتین برایش بوده. یکی طهارت، یکی حدث. ولی نمی‌داند که کدام مقدم است کدام مؤخر. بنابراین نمی‌داند که نماز را با طهارت خوانده یا با حدث خوانده. بنابراین‌که استصحاب در موارد شک تقدیری جاری بشود، نمازش صحیح است، چون در حال صلاة مطَّهِر به طهارت ظاهریه هست، و بنابر عدم جریانش نمازش صحیح نیست چون لعدم ثبوت الطهارة له فی الصلاة لا واقعاً و لا ظاهراً. این بحثی هست که مرحوم آقا ضیاء دارد. این‌که ایشان در این فرع قید شک فی بقاء الطهارة را قید کرده، به خاطر این‌که اگر شک در بقای طهارت نداشته باشد قاعدة فراغ باعث می‌شود عملش صحیح بشود. ولی چون شک در بقای طهارت دارد و در قاعدة فراغ فرض این هست که باید شک حادث بعد العمل باشد و اینجا چون شکش قبل از عمل بوده شک حادث بعد العمل نیست، قاعدة فراغ جاری نمی‌شود.

اما این‌که علم به بعد الصلاة بتوارد الحالتین را ذکر کرده چون اگر قرار باشد علم داشته باشد که قبل از طلاق حدث داشته، خب این علم پیدا می‌کند به بعد از طلاق این‌که نمازش را با حدث خوانده. استصحاب طهارة قبل از صلاة به درد نمی‌خورد. چون استصحاب طهارة قبل از صلاة حکم واقعی نمی‌آورد، یک حکم ظاهری هست، تا زمانی که، یک ظاهری هست که کشف خلاف شده و بنابراین طهارت از حدث هم شرط واقعی است. این به خلاف فرض علم به توارد حالتین که در این صورت این حکم ظاهری استصحابی علم به خلاف کشف خلافش هنوز بعد از صلاة نشده، بنابراین می‌تواند این اثربخش باشد.

آقای صدر می‌فرمایند که این فرع درست نیست، چون استصحاب حدثی که قبل از صلاة، استصحاب طهارتی که قبل از صلاة اجرا می‌کرده، اثرش تا وقتی هست که بشود آن استصحاب طهارت را کرد. بعد از صلاة وقتی علم به طهارت حالتین پیدا می‌کند، دیگر آن استصحاب طهارت نمی‌شود کرد. وقتی استصحاب طهارت نمی‌شود کرد اثرش هم باقی نخواهد بود. این بحثی هست که ایشان آنجا مطرح می‌فرمایند. یک نکته‌ای من اینجا عرض بکنم. نکته‌ای که هم در این فرع هست هم در فرع قبلی. آن این است که مرحوم آقای صدر بعد از این بحثی که اینجا مطرح می‌کند که آیا استصحاب در شک تقدیری جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود در آخر بحث یک نکته‌ای را متعرض می‌شوند، آن این است که آیا استصحاب در یقین تقدیری هم جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. بنابراین‌که ما در استصحاب یقین را معتبر بدانیم، نفس حدوث را کافی ندانیم بنابر این مبنا. خب اگر یقین را ما، حکم استصحاب بدانیم این آیا یقین فعلی هست یا یقین شأنی؟ ایشان می‌فرماید که شکی نیست که یقین فعلی معتبر هست. چون ظهور دارد همة عناوینی که در لسان دلیل اخذ می‌کنیم، در عنوان وجود فعلی آن عنوان، اما وجود تقدیری‌شان مشمول دلیل بظاهره نمی‌شود. و آن دو تقریبی که در مورد شک ما ذکر کردیم. یک تقریبش این بود آن چیزی که از ادله استفاده می‌شود، مناط بودن عدم یقین به خلاف هست، و این‌که نکتة عمل به یقین سابق وهن شک هست و قوت یقین، این دو تا نکته در مورد یقین نمی‌آید. به هر حال یقین باید فعلی باشد تا قوت داشته باشد. یقین تقدیری آن قوت را ندارد که ما بخواهیم به وسیلة یقین تقدیری جلوی شک بایستیم. همچنین خب یقین، آن ربطی به آن بحث این‌که ملاک ناقض یقین باید یقین به خلاف باشد، منحصر هست ناقض در یقین به خلاف آن هم در اینجا نمی‌آید.

خب این بحث دیگر مرحوم آقای صدر مطرح کردند، در خیلی از این فروعی که ما نحن فیه داریم عملاً یقین ما یقین فعلی نیست. چون وقتی انسان در حین صلاة غفلت می‌کند از این‌که طهارت دارد یا طهارت ندارد، نسبت به آن یقین سابقش هم غفلت می‌کند. معمولاً ملازمه هست بین آن یقین سابق. اگر یقین سابق به آن انسان التفات داشته باشد نسبت به این‌که در موقع نماز یقین دارد، طهارت دارد یا طهارت ندارد هم التفات حاصل می‌شود. بین التفات به حالت سابقه و التفات به حالت لاحقه معمولاً ملازمه هست. و این را در این فرض‌ها در نظر گرفته نشده و این یک نکته‌ای هست که در این بحث توجه بهش نشده.

نکتة دیگری که حالا ما اشاره می‌خواستیم و اشاره کردیم در بحث‌های سابق، آن این است که یک بحث هست. بحث هم در لابلای فروع. مرحوم آقای صدر بعد از این‌که این کلام مرحوم آقا ضیاء را مطرح می‌کند، ۹ فرع را مطرح می‌کند و یکی یکی در مورد این ۹ فرع بحث می‌کند. در لابلای این ۹ فرع یک بحثی را مرحوم آقای صدر اشاره می‌فرمایند که بحث قابل توجهی است. آن این است که، در جایی که شخصی شک بکند بعد غفلت حاصل بشود، اینجا شک در اعماق نفسش وجود دارد. و این شکی که در اعماق نفس وجود داشته باشد، وجود بالفعل دارد. آن یک بحث، بحث شک تقدیری است، یک بحث، بحث این است که شک، در جاهایی که انسان ابتدا شک می‌کند بعد این شکّش، نسبت به این شکّش غفلت عارض می‌شود و اینها، این شک در اعماق نفس وجود دارد. اینجا در مورد یقین هم همین مطلب هست. یقین هم وقتی غفلت عارض می‌شود، انسان کأنّ یقین در اعماق نفس انسان وجود دارد. خب این را. ما در آن بحث این مطلب را عرض می‌کردیم که ما حالا به بحث یقین که اینجا یقین و شک ظهور دارد در یقین و شک ملتفتٌ الیه یا عدم، از آن جهت. اصلاً این مطلب درست هست که یقین و شک در اعماق نفس وجود دارد یا وجود ندارد. آیا این درست است یا درست نیست، یا این‌که مثلاً ممکن است شخصی تفصیل قائل بشود، بگوییم غفلت گاهی اوقات اینقدر عمیق هست که کأنّه آن یقین شک را می‌خواهد از بین می‌برد. گاهی اوقات نه، در آن حد نیست. حالا این بحث‌ها را که آیا اینجا یقین ما بالفعل وجود دارد، یا یقین ما بالفعل وجود ندارد، آنها را کار ندارم.

ولی یک نکتة دیگری می‌خواهم عرض بکنم که به یک شکل دیگری در لابلای فرمایشات آقای صدر هم به آن اشاره شده. آن این است که ما عرض کردیم ظاهر دلیل استصحاب این هست که می‌خواهد محرّکیت ایجاد کند. یعنی در واقع در مقام تحریک هست و می‌گوید که شما حق ندارید به وسیلة آن یقین سابق، به وسیلة شک لاحق دست از آن یقین بردارید. این مطلب در جایی هست که به یقین و شک التفات باشد. جایی که یقین و شک ولو وجود فعلی داشته باشند، ولی وجود فعلی‌شان در اعماق نفس باشد، این نمی‌آید. یقین و شکی که در اعماق نفس هستند این تأثیر بالفعل ندارند. نه می‌توانند منقوض باشند، نه می‌توانند ناقض می‌باشند. نسبت به این منقوض و ناقض که یقین و شک هستند، اینها ما باید التفات داشته باشیم تا امکان نقض یقین به شک باشد تا نسبت به نقض یقین به شک نهی تعلق بگیرد.

این است که این مطلب در، این فرع هم مثل فرع سابق باید مد نظر باشد. منهای بحث یقین و شک تقدیری یا عدم تقدیری که آیا هست، نیست. اشکال قضیه در اینجور جاها این هست که ما علم و یقین و شکمان ملتفتٌ الیه نیست. در استصحاب باید علم و شک ما ملتفتٌ الیه باشد. به ظاهر ادلة استصحاب. اینجور نیست که ادلة استصحاب فقط بخواهد بگوید که حکم یقین سابق در ظرف لاحق موجود هست. بلکه می‌خواهد آن محرکیت ایجاد کند. و برای این‌که محرکت ایجاد بشود ظاهر دلیل در مقام بعث و زجر هست. بعث و زجر در جایی که نسبت به آن یقین و شک التفاتی نیست، تحقق ندارد. این دو تا تذکر نسبت به این بحث.

حالا مرحوم آقای صدر به مناسبت صور علم به طهارت و حدث را با شک فعلی و تقدیری و این بحث‌ها صور مختلفش را مورد بحث قرار می‌دهند. و بحث‌های خوبی است. من نمی‌خواهم وارد همة بحث‌های شهید صدر بشوم. و بعضی از فروضی که ایشان مطرح کردند را نقل می‌کنم، به مناسبتی تذکرات جزئی که در این موارد می‌خواهم عرض کنم. بیشتر تذکرات خیلی تذکرات اساسی نیست. تذکرات جزئی هست که برای در مورد بعضی از بحث‌های فرعی هست که در لابلای این فرمایشات آقای صدر هست که به تناسب عرض خواهم کرد.

آقای صدر می‌فرماید که ما صور مختلف مسأله را می‌خواهیم بررسی کنیم، با توجه این شرطی که آقایان ذکر کردند که استصحاب باید درش شک تقدیری نباشد، شک فعلی باشد. شک باید فعلی باشد. این با توجه به این فرع، این فروع را می‌خواهیم بررسی کنیم.

نکتة دوم این‌که قاعدة فراغ را هم می‌خواهیم بررسی کنیم که آیا در اینجا جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود. قاعدة فراغ هم به اعتبار این‌که ۳ تا شرط در قاعدة فراغ هست. یکی این‌که شک حادث بعد العمل باشد، بعد انتهاء العمل باشد. نه این‌که در حین عمل یا قبل از شروع در عمل شک وجود داشته باشد. شرط دوم این‌که در وقت عمل احسن حالاً باشد، منه بعد العمل که تعبیر می‌کنند اذکریت. که حالا اذکریت این تعبیری که حاج آقا روی بحث‌هایشان مطرح می‌کردند آن این است که احتمال ذُکر معتبر هست. آن چیزی که شرط می‌کردند، این‌که حتماً قبل از عمل متذکر بوده را شرط نمی‌کردند، می‌گویند، فرمودند همین مقدار که احتمال ذُکر باشد کفایت می‌کند برای این‌که قاعدة فراغ جاری بشود. حالا آن بحث این‌که حتماً باید ذُکر بالفعل باشد، یا احتمال ذُکر کفایت می‌کند یا نه، آنها بحث‌هایش در جای خودش است.

خب این هم شرط دوم.

شرط سوم این هست که نمازش در حال عمل محکوم به بطلان نباشد. که آقای صدر می‌فرمایند که ما همچین شرطی را قبول نداریم، ما آن دو شرط اوّل را قبول داریم ولی شرط سوم را قبول نداریم.

بعد ایشان فروع را وارد می‌شوند و در مورد فروع بحث می‌کنند. عرض کردم این دو نکته‌ای که ابتداءً در فرعی که مرحوم آقا ضیاء مطرح کردند و در فرع قبلی که کلام مرحوم شیخ اعظم، شیخ انصاری وارد شده بود و مرحوم آقای صدر بحث کردند، دو تا نکته مورد توجه قرار نگرفته. باید مورد توجه قرار می‌گرفت. در این فروع هم این دو نکته مورد توجه قرار نگرفته. با توجه به این دو تا نکته باید این بحث‌ها صورت می‌گرفت.

یکی این‌که علاوه بر که شک نباید تقدیری باشد، باید فعلی باشد یقین هم باید فعلی باشد که عرض کردم آقای صدر این‌که شک تقدیری باشد را مانع نمی‌بینند. ولی این‌که یقین تقدیری باشد را مانع می‌بینند و بسیاری از این فروض به‌طور متعارف غفلت که بر مکلف عارض می‌شود منشاء می‌شود که آن یقین هم فعلی دیگر نباشد. البته این‌که ما می‌گوییم یقین فعلی نباشد مبتنی بر این مبنا هست که ما یقین موجود در، راسخ در قلب را یقین ندانیم. و الا اگر یقین راسخ در قلب را یقین بدانیم خب یقین بالفعل در اینجاها موجود هست. این یک نکته.

نکتة دوم این‌که عرض کردم ما در مورد استصحاب فقط بحث یقین و شک تقدیری و فعلی مطرح نیست. ما استصحاب در مقام محرک بودن یقین سابق در ظرف شک هست. می‌گویند یقین سابق را شما به وسیلة شک نقض نکن. این‌که یقین سابق بتواند به وسیلة شک نقض بشود یا نشود فرع این هست که ما نسبت به آن یقین و همچنین نسبت به آن شک التفات داشته باشیم یا التفات نداشته باشیم. بحث التفات، ملتفتٌ الیه بودن اینجا خودش معتبر است.

بنابراین این هم در خیلی از، کل این فرع‌هایی که شهید صدر مطرح می‌فرمایند با این نگاه باید بازبینی بشود.

من خیلی نمی‌خواهم به این بحث را دیگر با توجه به این، این دو نکته را فقط به طور کلی عرض کردم و دیگر در تطبیقاتش به این نکته‌ها نمی‌پردازم. حالا منهای این دو نکته این تطبیقات را صحبت می‌کنیم. البته ۳، ۴ تا از این فرع‌هایش را مطرح می‌کنم، بقیه‌اش را دیگر در موردش صحبت نمی‌کنم.

یکی از فرع‌هایی که اینجا هست، این بود که قبل از نماز علم به طهارت. ایشان می‌گویند که فروعی که در مقام هستند ۹ تا هستند. ایشان در واقع ۳ تا فرض اصلی در نظر می‌گیرند. هر یک از این ۳ تا فرع در مورد هر یک از این ۳ تا فرع ۳ صورت می‌کنند. این ۳ تا فرض اصلی این است که یک موقعی قبل از صلاة عالم به طهارت است، یک موقعی قبل از صلاة عالم به حدث هست، یک موقعی قبل از صلاة عالم به هر دو هست، ولی توارد حالتین قبل از صلاة داشته باشد. آن صورت سوم را من اصلاً فرض سوم را وارد بحثش نمی‌شوم. در مورد. بحث‌هایش نکات ریزه کاری‌هایی دارد که سودمند هم هست، ولی دیگر از باب اختصار سعی می‌کنیم ازش عبور کنیم. اما هر یک از این ۳ تا فرض یک موقعی هست که بعد از آن علمی که دارد شک حادث بشود و نماز را در حال شک بخواند. یک صورت دیگری هست که نه بعد از آن علم غفلت حاصل بشود، نماز را در حالت غفلت بخواند ولی در آن حالت غفلت به گونه‌ای هست که لو التفت لشکَّ. شک تقدیری وجود دارد.

یک صورت سومش این هست که جمع بین این دو تا، اوّل علم دارد، بعد شک حادث می‌شود. بعد غفلت حادث می‌شود، نماز را با حالت غفلت می‌خواند. ولی قبل از نماز این حالت شکی هم برایش حادث شده. خب این صورت‌های سه گانه‌ای که هر یک از این فروض خواهند داشت. در جایی که علم به طهارت داشته باشد، بعد شک در بقاء بکند، اینجا قاعدة فراغ جاری نمی‌شود. چون شرط اوّل را که این شرط حادث بعد از عمل هست ندارد. شرط دوم را هم که حال الصلاة احسن حال منه بعدها باشد را، این را هم ندارد. چون به هر حال بین حالت صلاة، قبل الصلاة و بعد الصلاة فرقی نیست. به تعبیر دیگر احتمال این‌که در حین صلاة توجه زائدی به شرائط نماز داشته باشد ندارد. بله، شرط سوم موجود هست، چون در حین صلاة، صلاتش محکوم به صحت هست، چون استصحاب طهارت دارد. یعنی در واقع استصحاب حدث ندارد، آنجوری تعبیر بکنم. استصحاب حدث قطعاً ندارد، امثال اینها. اما بعد از نماز استصحاب طهارت جاری می‌شود به شرطی که علم به توارد حالتین بعد از نماز حاصل نشود، آن صورتی که مرحوم آقا ضیاء مطرح می‌فرمودند که علم به توارد حالتین. ولی اگر علم به توارد حالتین حاصل بشود استصحاب طهارت بعد از طلاق جریان ندارد.

اما استصحاب طهارت حالت صلاة ایشان می‌گوید این استصحاب طهارت حالت صلاة هیچ فایده‌ای ندارد. چون آن چیزی که اینجا معتبر هست، استصحاب طهارت بعد از صلاة هست که اگر استصحاب طهارت بعد از صلاة جاری بشود، تعارض حالتین نباشد و استصحاب طهارت بعد از صلاة جاری بشود خب حکم به صحت نماز می‌شود. اما استصحاب طهارت جاری نشود، خب قبل از صلاة استصحاب طهارت جاری بشود. آن استصحاب طهارت اثرش، اثر ندارد که بعد از نماز بخواهد آن نماز را تصحیح بکند. خب بنابراین وقتی استصحاب طهارت بعد از نماز جاری نمی‌شود، شخص اگر در وقت باشد، باید اعاده کند به اصالة الاشتغال چون اصل اشتغال اینجا وجود دارد. اگر خارج وقت باشد قضاء برایش واجب نیست، چون قضا به امر جدیدی هست به عنوان من فاتته الصلاة فلیقضه و اینجا عنوان فوت اثبات نمی‌شود.

خب این بحث‌هایی که ایشان اینجا مطرح کردند، اینجا به نظر می‌رسد که نسبت به نماز در وقت ما حالا با اصالة الاشتغال خب نماز را واجب می‌کنیم. در جایی که استصحاب طهارت بعد از نماز جاری نشود.

ولی حالا ممکن است ما بگوییم با وجود اصالة الاشتغال استصحاب عدم اتیان به صلاة صحیح هم داریم و آن هم اقتضاء می‌کند که نماز صحیح آورده نشده باشد. حالا این‌که آیا همراه با اصالة الاشتغال استصحاب عدم اتیان به عمل صحیح جاری می‌شود یا جاری نمی‌شود خیلی مهم نیست. به دلیل این‌که، به هر حال با همان اصالة الاشتغال حکم به لزوم اعادة نماز و لزوم اتیان به نماز می‌شد حالا استصحاب بیاید یا نیاد. ولی این استصحاب اگر در جایی که اصالة الاشتغال جاری نمی‌شود باید ببینیم می‌آید یا نمی‌آید که آن نسبت به قضاء هست. آقایان خیلی وقت‌ها اینجور تعبیر می‌کنند، می‌گویند که استصحاب عدم اتیان به نماز اثبات عنوان فوت را نمی‌کند، چون فوت یک عنوان وجودی هست و ملازم با ترک هست. و مثبت هست، اثبات فوت با استصحاب عدم اتیان به نماز واجد اجزاء و شرایط و فاقد موانع. حاج آقا اینجا می‌فرمودند که ما این کلام برایمان مفهوم نیست. چه معنای عرفی برای فوت وجود دارد؟ غیر از فوت معنای همان معنای عدمی. فوت یعنی عدم اتیان به شیء ذی مصلحت. این‌که حاج آقا اینجوری تعبیر می‌کنند عدم اتیان به شیء ذی مصلحت، چون گاهی اوقات به دلیل این‌که شرایط فعلیت تکلیف موجود نیست، تکلیف در وقت فعلی نمی‌شود. مثل کسی که در کل وقت مثلا خواب بوده، این نماز ازش فوت شده. ولی نه این‌که نماز امر فعلی به نماز بوده. نه ملاک امر به نماز بوده، و این ملاک امر به نماز ولو امرش فعلی نشده بوده، ولی همان ملاک و مصلحتی که وجود داشته، آن مصلحت تعمیم نشده. ترک عمل ذی مصلحت هست ولو مأمور به بالفعل نباشد. همین مقدار فوت هست. خب چیزی غیر از این نیست و این‌که ما یک چیزی به نام فوت تصویر بکنیم، اگر هم بالدقة العقلیة یک چیزی به نام فوت به عنوان یک امر وجودی ملازم ترک بشود تصویر کرد، قطعاً این امر، امری نیست که عرف آن را درک می‌کند. عرف این‌که من فاتته الصلاة فلیقض را با این‌که من لم یأت بالصلاة فلیقض، هیچ فارغی از جهت مفهومی بین این دو تا نمی‌بیند. و در اینجا حالا آن نکته‌ای که همیشه ما در امثال مقام هم اشاره می‌کردیم، که در این جاهایی که دو تا عنوان عرفاً مثل هم دیده می‌شوند و عرف بین این دو تا عنوان فرقی نمی‌بیند، ما نمی‌توانیم عنوان اصیلی که در کلام امام علیه السلام وارد شده باشد را کشف کنیم، چون نقل به معنا زیاد صورت می‌گیرد. اگر در لسان دلیلی که به ما واصل شده من فاتته الصلاة وارد شده باشد، ممکن است در اصل من لم یأت بالصلاة باشد. اگر من لم یأت بالصلاة وارد شده باشد، ‌ممکن است در اصل من فاتته الصلاة باشد. چون به نظر عرف من لم یأت بالصلاة و من فاتته الصلاة عنوان‌های مترادف هستند و نقل به معنای یکی به دیگری صحیح هست. بنابراین ما نمی‌توانیم عنوان اصلی که در کلام امام علیه السلام وارد شده را کشف کنیم. این صورت اوّل هست.

که عرض کردم همین اشکال جزئی که اینجا هست، برش وارد هست.

فرع دوم این هست که علم به طهارت دارد، بعد غافل می‌شود و نماز می‌خواند، ولی به حیث لو التفت لشکَّ، بعد از نماز شک می‌کند. اینجا قاعدة فراغ جاری نمی‌شود چون حین نماز با غفلت بوده، شرط اذکریت را که شرط دوم هست را ندارد. استصحاب بعد از صلاة جاری می‌شود و استصحاب قبل الصلاة هم خیلی مهم نیست. چون بالأخره استصحاب بعد الصلاة جاری می‌شود و همین مقدار کفایت می‌کند برای حکم به صحت نماز.

فرع سوم این هست که علم به طهارت دارد، بعد شک می‌کند، بعد غفلت حاصل می‌شود و نماز می‌خواند، بعد از نماز شک پیدا می‌کند. اینجا قاعدة فراغ جاری نمی‌شود چون شرط دوم منتفی هست، شرط اوّل هم منتفی هست، چون حدوث شک بعد الصلاة. چون شکی که بعد الصلاة، ایشان می‌فرماید

«الشكّ الثابت بعد الصلاة يُرى متّحداً مع الشك الثابت قبل الصلاة» بعد این «و لو فرض‏ كون‏ الغفلة عنه توجب زواله، فإنّ العرف يقول هنا بإعادة المعدوم.»

خب حالا ما این را قبلاً هم اشاره کردیم که اگر هم بحث اعادة معدوم را ما مطرح نکنیم، باز هم اینجا می‌توانیم بحث را مطرح کنیم. آن این است که ما بگوییم که ظاهر این‌که شک حادث بعد العمل باشد، طبیعت شک. بنابر این یک شکی که نسبت به این مشکوک خاص وجود داشته باشد. اگر نسبت به این مشکوک خاص قبل از نماز شکی داشته باشیم. بعد از نماز هم شکی داشته باشیم. ولو این شک‌ها از جهت فردی دو فرد باشند. ولی همین‌که طبیعت واحد دارند، باعث می‌شود که این شک، فرد دیگری هم باشد باز به هر حال نسبت به این شیء شک حادث شده و همین مقدار کافی هست برای این‌که قاعدة فراغ جاری نشود.

یک نکته‌ای را اینجا عرض بکنم در پرانتز، مرحوم آقای حاج آقا مرتضی حائری یک تعبیر قشنگی دارند، ایشان تعبیر می‌کنند که این‌که شرط هست در قاعدة فراغ این‌که شک در بعد از عمل باشد، علاوه بر این‌که در بعضی از چیزها، یا موضوع قاعدة فراغ بعد العمل بودن شک اخذ شده، از آن طرف در بعضی از ادلة قاعدة فراغ تذکر داده شده که شک حین العمل را باید بهش اعتنا کرد. شک حین العمل باید بهش اعتنا کرد و انما الشک اذا کنت فی شیء لم تجزئه. و ظاهرا اینها نمی‌خواهند دو تا شرط مجزا را بگویند که با هم دیگر هم احیاناً تعارض بکنند. البته این در مورد این‌که شک حین العمل اعتبار دارد باید بهش توجه کرد آن را شامل می‌شود. ولی شک قبل از عمل را، آن را هم باید بهش اعتنا کرد با این بیان آقای حائری نمی‌شود اثبات کرد. آن نسبت به همان بیان اوّلی که در کلام آقای حائری هم اشاره شده که ظاهر ادله این هست که می‌گوید که شک بعد از عمل اعتبار دارد. حالا این ممکن است شخصی بگوید که اینجا مقسَم شک حین العمل و شک بعد العمل هست. اما نسبت به شک قبل از عمل حکم چی است؟ نسبت به آن قاعدة فراغ کاری ندارد. ولی به هر حال قاعدة فراغ صورتی را مفروض قرار داده، به نظر می‌رسد قاعدة فراغ صورتی را مفروض قرار داده که قبل از عمل شکی نبوده، اما آن صورتی که قبل از عمل هم شک بوده نسبت به آن نفیاً و اثباتاً قاعدة فراغ حکمی نمی‌کند. درست است که اعتبار داشتن شک را هم از قاعدة فراغ نمی‌توانیم استفاده کنیم. ولی اعتبار نداشتن آن شک را هم از قاعدة فراغ استفاده کرد، قاعدة فراغ نسبت به این فرع سکوت دارد. خب این هم این حالت.

بعد مرحوم آقای صدر یک حالت، این وارد فرض دوم می‌شوند. فرض دوم جایی هست که قبل از صلاة عالم به حدث هست. این عالم به حدث بودن را هم می‌فرمایند سه تا فرع دارد. عالم به حدث باشد بعد شک در بقای حدث کند، و به حالت شک نماز بخواند. قاعدة فراغ جاری نمی‌شود. هیچ یک از شرایط ثلاثه‌اش را ندارد، و اما بعد از صلاة اگر علم به توارد حالتین داشته باشد استصحاب حدث اینجا جاری نمی‌شود.

«فإن كان ذلك في الوقت وجبت عليه الإعادة؛ لأصالة الاشتغال، و إن كان في خارج الوقت لم يجب عليه القضاء.» که به همان بیانی که اینجا عنوان قضا فوت هست و فوت احراز نمی‌شود و امثال اینها، به این بیانات دارد که به نظر می‌رسد که این مطلب درست نباشد. همان اشکالی که آنجا هم مطرح شد، همان اشکال هم اینجا مطرح هست.

فرع دوم همین فرع معهود هست که علم به حدث دارد بعد غفلت پیدا می‌کند، بعد نماز می‌خواند. بعد از نماز شک برایش حاصل می‌شود. این همان صورتی هست که در کلام مرحوم شیخ مطرح شده و بحث شده.

صورت سوم صورتی هست که علم به حدث دارد، بعد شک در بقاء می‌کند، بعد غفلت می‌کند و در حالت غفلت نماز می‌خواند. اینجا این همان صورتی هست که شیخ اعظم فرموده که اینجا قاعدة فراغ جاری نمی‌شود و حکم به بطلان صلاتش می‌شود. چون فرض این است که بعد از این‌که شک با غفلت عارض شده، این تطهُّری حاصل نکرده. بنابراین قطع دارد که با حدث استصحابی نماز خوانده. «لفرض القطع بعدم مجي‏ء الرافع لما حصل له عند الشكّ من الحدث الاستصحابي.»

که بعضی از بزرگان از جمله مرحوم آقای خویی اشکال کردند که آن حدث استصحابی دارد، استصحاب حدث با عروض غفلت از بین می‌رود. استصحاب حدث با عروض غفلت از بین می‌رود چون استصحاب قوامش به قوام موضوعش هست. موضوعش هم شک است، خود شک رافع واقعی نیست. حکم ظاهری به بقای حدث را می‌کند. وقتی شک برطرف شد حکم ظاهری به بقای حدث هم از بین می‌رود. که آقای صدر اشکال می‌کنند که این شک مانند علم و ظن اینها مجرد عدم التفات و غفلت باعث نمی‌شود که شک از بین برود بلکه شک در اعماق نفس باقی می‌ماند. همان اصلی که آقای صدر مکرّر در این بحث بهش اشاره می‌کنند و ما هم عرض کردیم که در واقع اینجا مشکل فقط بحث این‌که شک فعلی نیست، نیست. آن بحث التفات به شک و امثال اینها هم در این بحث‌ها هست. حالا دیگر اینجا یکی دو تا بحث را مرحوم آقای صدر اینجا اشاره می‌کنند. این را ملاحظه بفرمایید دیگر بحث خیلی خاصی ندارد، اینها را رفقا ببینند خیلی بحث مهمی نیست.

حالا ما می‌رویم، این بحث را تمام می‌کنیم. ما میرویم در بحث بعدی که آیا اصلاً یقین معتبر هست. یک بحثی که در بحث تنبیه ثالث مواردی هست که حالت سابقه با قید یقین ثابت شده. با اماره یا اصلی ثابت شده. این بحث متفرّع بر یک پیش فرضی هست آن این است که در استصحاب یقین معتبر هست. ما ابتدا این بحث را طرح می‌کنیم که آیا رکن استصحاب یقین است یا حدوث سابق در جریان استصحاب کفایت می‌کند. این را ان شاء الله فردا بحثش را دنبال خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان